

# دزد جادوگر

کتاب دوم (گمشده)

نویسنده: سارا پرینیز

مترجم: مهسا عاصی

تصویرگر: آنتونیو خاویر کاپارو



کتابسرای تندیس

# فصل

## ۱

گفتم: «جادوگرها خیلی شبیه متخصص‌های مواد منفجره هستند.»  
نوری<sup>۱</sup> از دم در کارگامم گفت: «منظورت ترکیب آتش و جادوئه پسر؟» عصایش با آن دسته‌ی قلمبه را در دست داشت و کلاه لبه‌پهنش زیر بغلش بود. تازه از یکی از جلسات بزرگان که همیشه خُلُقش را تنگ می‌کرد، برگشته بود.  
گفتم: «البته انفجارهای کنترل‌شده.»



<sup>1</sup> Nevery

«انفجارهای کنترل شده؟ این عبارت متناقضه کانور<sup>۱</sup>». نگاهی به دور و بر کارگاهم انداخت و اخم‌هایش را درهم کشید.

بنت<sup>۲</sup> کمکم کرده بود کاغذ دیواری‌های رنگ و رو رفته را بکنم و دیوارها را سفیدکاری کنم. زمین را جارو کرده بودم و گرد و خاک را از پنجره‌های بلند اتاق شسته بودم و «خانوم»، گربه‌ی سفیدم با آن دم پُر پیچ و تاب را داخل اتاق ول کردم تا به خدمت موش‌ها برسد. چند تا از کتاب‌های کتابخانه‌ی نوری تمیز و مرتب داخل قفسه‌ها چیده شده بود. بعد از این که همه چیز آماده شد، نقاشی اژدها، همان نقاشی‌ای را که از اتاق مطالعه‌ی نوری کش رفته بودم، به دیوار زد. نقاشی آن قدر از آویزان ماندن بالای شومینه، دوده گرفته و کثیف بود که انگار اژدهایش پشت ابر پنهان شده بود ولی من می‌توانستم درخشش بالی طلایی، دُمی مارمانند و چشمی پرفروغ و قرمز، به قرمزی زغال‌های گداخته‌ی داخل شومینه را در تصویر تشخیص بدهم.

در این مدت مشغول خواندن مقاله‌ی پراتشاو<sup>۳</sup> درباره‌ی مواد منفجره بودم. روی میز روبه‌رو، کتاب پراتشاو کنار چند کاغذ و یک فنجان چای نشسته باز مانده بود.

نوری گفت: «اصلاً فکر خوبی نیست! با این مواد منفجره می‌خواهی چی کار کنی؟ هان؟»

سؤال خیلی خوبی بود.

برای انجام جادو هر جادوگر باید سنگ جادو مخصوص خودش را پیدا می‌کرد. می‌توانست سنگ‌ریزه باشد یا یک تکه‌ی کوچک بلور یا یک سنگ گرد رودخانه‌ای یا از آن قله‌سنگ‌ها که در خیابان پیدا می‌شود. وقتی سنگ‌تان را پیدا می‌کنید فوراً متوجه می‌شوید چون خودش صدای‌تان می‌کند. سنگ جادو خود من بارزترین جواهر شهر بود، سنگ وسط گردن بند دوشس، سنگی به سبزی برگ که به زیبایی می‌درخشید و راه ارتباط من با جادو بود. وقتی جادو را از دستگاه حبس‌کننده‌ی

آندرلرد کرو<sup>۱</sup> آزاد کردم، سنگم نابود شد. بعد از آن بیشتر تابستان را صرف زیر و رو کردن ولمت<sup>۲</sup> کردم بلکه سنگ دیگری پیدا کنم. نوری گفته بود سنگ دیگری پیدا می‌کنم ولی این‌طور نشد. بعد سری به تک‌تک کتابچه‌های جادو آکادمی زدم و توی هیچ کدام‌شان چیزی درباره‌ی جادوگرهایی که برای بار دوم سنگ جادو پیدا می‌کنند پیدا نکردم. اگر سنگ اول جادوگرها نابود می‌شد، آن‌ها هم همراهش می‌مردند. ولی من نمردم.

گفتم: «خب نوری... وقتی دستگاه آندرلرد منفجر شد جادو با من حرف زد.» آن روزها هیچ‌کس جز نوری حرفم را باور نکرد ولی من خوب می‌دانستم که چه شنیده‌ام. «اگه یک انفجار دیگه درست کنم ممکنه دوباره باهام حرف بزنه.» و آن وقت می‌توانستم جادوگر باشم، حتی بدون سنگ جادو.

نوری گفت: «اوف! استفاده از مواد منفجره راه مطمئنی نیست پسر.» قدم‌زنان کنار میز رفت و خم شد تا کتابی را که مشغول خواندنش بودم، بردارد و نگاهی به عنوانش بیاندازد. کتاب را گذاشت سر جایش و گفت: «پراتشاو» سرش را تکان داد. «فکر نمی‌کنم خوندنش ایرادی داشته باشه. برای شام دیر نکن.» همین‌طور که پشت ردایش به زمین می‌کشید از کارگاهم خارج شد و از پله‌ها پایین رفت.

تا به حال شده بود برای شام دیر کرده باشم؟ معلوم است که نه.

دوباره سراغ کتاب برگشتم. طبق کتاب تورمالیفین<sup>۳</sup> و جیوه‌ی برآق «ترکیب‌ستیز» هستند؛ این یعنی جیوه جادو را جذب و در خود حبس می‌کند و تورمالیفین آن را دفع می‌کند. وقتی این دو ترکیب شوند انفجار رخ می‌دهد.

کتاب را بستم و کنار گذاشتمش. زیر میز، توی یک جعبه، جایی دور از چشم نوری یک شیشه پر از بلورهای تورمالیفین داشتم که سرش را با چوب‌پنبه بسته

<sup>۱</sup> Underlord Crowe

<sup>۲</sup> Wellmet

<sup>۳</sup> Tourmalifin: نویسنده نام این ترکیب را از روی تورمالین (Tourmaline) نوعی کانی بلوری

شکل سبز و زرد رنگ، گرفته است.

<sup>۱</sup> Connwaer

<sup>۲</sup> Benet

<sup>۳</sup> Prattshaw